

بين همه پيامبرها جرجيس انتخاب کرده



روزي روباه ، خروسي را گرفت و دويد تا او را در يك جاي امن بخورد .
خروس كه جان خود را در خطرديد سعي كرد كه حقه اي به روباه بزند تا او دهانش را باز كند و از دست او فرار كند بنابرايين به او گفت : اگر مرا ول كنني در حق تو دعاي خيبر مي كنم .
اما روباه كه خيلي زرنگ بود جواب نداد و در دلش گفت : اگر دعاي تو اجابت مي شود براي خودت دعا كن .
خروس دوباره گفت : اگر مرا آزاد كنني هر شب يك مرغ چاق و چله براي مي آورم .

روياه جواب نداد و در دلش گفت : تمام كساني كه گرفتار مي شوند همين حرف را ميزند .
خروس هر چه حرف زد و سعي كرد كه روباه جوابي به او بدهد موفق نشد تا اينكه وارد خرابه اي شدند . خروس ديد كه ديگر فرصتي براي او نمانده است ، به روباه گفت : حالا كه مي خواهي مرا بخوري در اين دم آخر از تو خواهشي دارم ، من خروس دين داري هستم لاقلا قبل از خوردنم نام يكي از پيغمبرها را ببر تا راحتتر بميرم . و او را به خدا قسم داد كه نام يكي از پيغمبرها راببرد .
خروس مي خواست تا از فرصت استفاده كند و هنگاميكه روباه دهانش با ز مي شود تا نام يك پيغمبر را مي برد ، فرار كند .
روياه كه خيلي زرنگ بود متوجه منظور خروس شد ، ولي چون دلش به حال خروس سوخت خواست تا آرزوي او را برآورده كند و همانطور كه گردن خروس را با دندانهاش گرفته بود گفت : جرجيس (جرجيس يكي از پيامبران عهد قديم است) و با اين حيله هم خواست خروس را برآورده كرد و هم مجبور نبود كه دهانش را باز كند . (شما مي دانيد چرا مجبور نبود دهانش را باز كند ؟)

اين ضرب المثل زماني استفاده مي شود كه كسي از ميان چيزهاي مهمتر و معروف ، چيز گمنامي را انتخاب كند . يا چيزي را پيدا كند كه مناسب حال او باشد .